

بررسی نقش اراده در تحقق مسؤولیت کیفری در نظریات جرم‌شناختی و تأثیر آن بر مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی

مهسا شیروی^۱

حفظه رستمیان

چکیده

چگونگی مواجهه با مجرمان و اشخاصی که به هر نحوی از انحاء به عملی خلاف قوانین، قواعد، هنجارها و ارزش‌های مقبول هر جامعه مبادرت می‌ورزند از جمله مسایل دیرپای فلسفی و حقوقی است. برخوردهای کیفری و اعمال مجازات بر خاطیان از اصول و قواعد هر جامعه و قائل شدن به مسؤولیت کیفری افراد، عمری به درازای بشریت دارد که متأثر از نوع نگاه به مقوله‌ی جرم و مجازات در هر دوره‌ی تاریخی دچار تحوّل گردیده است. در این میان نظریات جرم‌شناسی در طول تاریخ پیدایش خود تأثیر به‌سزایی بر تحولات مربوط به مسؤولیت کیفری داشته‌اند. توجه به عنصر اراده به عنوان زیربنای مسؤولیت کیفری در تمامی نظریات جرم‌شناختی قابل مشاهده بوده و در طول تاریخ جرم‌شناسی با نوسانات بسیاری از اطلاق انگاری اراده تا نفی اراده رو به رو شده است. اهمیت این تحولات در اراده‌ی نسبی برخی از مرتکبین انحرافات و جرایمی مانند انحرافات جنسی است. زیرا دستاوردهای جدید علمی ثابت کرده‌اند که بسیاری از منحرفین جنسی به هنگام انجام رفتار انحرافی از اراده‌ی تام برخوردار نبوده و دارای اراده نسبی هستند. بدون شک دستاوردهای نظریات جرم‌شناختی مانند تئوری مسؤولیت نقصان یافته تأثیر به‌سزایی در تحولات مسؤولیت کیفری داشته که مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی نیز بی‌بهره از این دستاوردها نخواهد بود.

واژگان کلیدی

منحرفین جنسی؛ مسؤولیت کیفری؛ نظریات جرم‌شناختی؛ اراده

۱. کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسؤل)
Email: Mahsa_shiravi@yahoo.com

بررسی نقش اراده در تحقق مسؤولیت کیفری در نظریات جرم شناختی و تأثیر آن بر مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی

به گواهی تاریخ انحرافات جنسی و مسایل پیرامون آن از ابتدای عمر بشریت تاکنون در زمره‌ی نابخشدنی‌ترین گناهان بوده و به دلیل تلقی عموم مردم مبنی بر انجام این اعمال با اراده‌ی کامل از سوی مرتکبین آنها، برخورد جوامع بیشتر حالت انتقامی داشته است. اگرچه در دنیای امروز به دلیل پیشرفت علمی مانند پزشکی و روان‌شناسی تا حدّ زیادی زوایای پنهان عوامل بروز انحرافات جنسی و اراده‌ی نسبی بسیاری از مرتکبین این اعمال هویدا شده و بر بیمار بودن بسیاری از آنان تأکید گردیده است، اما تأثیر تفکرات سنتی رایج در جوامع و نگاه همراه با تعصب آنان را نسبت به این مقوله همچنان می‌توان مشاهده نمود. امری که در جوامع شرقی و یا دارای ایدئولوژی مذهبی دارای نمود بیشتری است. امروزه مقوله‌ی انحرافات جنسی یکی از مسائل پیچیده و مهم در علوم روان‌شناسی و جرم‌شناسی است. موضوع انحرافات جنسی و کُنش گران آن به علّت عملکردهای منفی اخلاق و عقّت عمومی این دسته از بیماران در بسیاری از موارد و بازتاب آن در جامعه، توجه کمتر به این گروه از بیماران مجرم در محافل حقوقی را موجب شده است. منحرفان جنسی اغلب افرادی هستند که دارای قوای عقلی و ادراکی سالم هستند، اما رفتار جنسی آنها با معیارهای مقبول جامعه همسویی ندارد. از نظر روان‌شناسان اغلب منحرفین جنسی نه فاقد عقل و ادراک هستند که مانند مجنون به علّت فقدان عقل و شعور غیر مسؤول تلقی شوند، و نه به طور کلی اراده و اختیار از کف داده‌اند که غیر مختار محسوب شوند. همین امر چگونگی احتساب مسؤولیت این افراد را با مشکل مواجه می‌سازد. زیرا در بسیاری از نظام‌های

حقوقی مانند ایران، اراده‌ی نسبی یا به عبارتی حدّ وسطِ مسؤولیت مطلق و مسؤولیت نسبی مورد تعریف قرار نگرفته و دَوَران امر صرفاً بین جنون و سلامت عقلی است. در این که منحرفین جنسی تا حدّی مسؤول اعمال خود هستند تردیدی نیست. اما مسؤول قلمداد کردن این طیف از منحرفان بدون توجه به اراده‌ی متزلزل آنان و واکنش‌های رسمی یا غیر رسمی در برابر آنان همانند یک مجرم جنسیِ عاقل و بالغ و دارای اراده‌ی تام در انجام اعمال خود، صحیح به نظر نمی‌رسد. زیرا اگر چه اراده و اختیار منحرفان جنسی به طور کامل زایل نشده است، اما تحت تأثیر عوامل زیستی - روانی یا محیطی اراده ای متزلزل دارند. (کیانی، نیمسال اول ۸۷-۸۶). و باید قائل به مسؤولیت تقلیل یافته‌ی آنان بود. امروزه در ادبیات حقوق کیفری اغلب کشورها از اراده به عنوان عصاره‌ی تقصیر جزائی و محور کلیه‌ی جرایم اعم از عمدی و غیر عمدی یاد شده و مسؤولیت کیفری متناسب با میزان ایراد خلل به اراده با مانع روبه رو می‌شود. حقوق کیفری از شرط ارادی بودن رفتار ارتكابی به عنوان شیوه ای برای خارج کردن صور متعدّد و متنوعی از رفتارها از محدوده‌ی قلمرو خود استفاده کرده است. (بهری، ۱۳۸۴ش، ص ۲۶۸). در نظام‌های گوناگون عدالت کیفری، قانون‌گذار برخی رفتارها را به لحاظ عارض شدن حالاتی همچون اجبار مادی، آسیب مغزی و ناهوشیاری به طور صریح از مصادیق رفتارهای غیر ارادی بر شمرده و بر همین اساس مسؤولیت کیفری را متناسب با خلل وارد شده بر اراده به طور تام یا نسبی محدود کرده است. (موسوی مجاب، ۱۳۸۷، ص ۹۵). بدیهی است که چنین رویکردی در طول زمان و در نتیجه‌ی تحولاتِ حادث شده در مقاطع مختلف زمانی شکل گرفته است. در این مقاله در صدد خواهیم بود که تأثیر نظریات جرم‌شناختی را بر مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. زیرا بدون شک

جرم‌شناسی بدون تأثیر از علوم پزشکی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نبوده و نیست و پیشرفت‌های این علوم در تغییر و تحول نظریات جرم‌شناختی نقشی به سزایفا می‌نمایند. نکته‌ی حایز اهمیت آن که اگرچه نظریات بسیاری در حوزه‌ی جرم‌شناسی مطرح بوده و هر یک در تغییر بینش‌ها و نگرش‌ها نسبت به جرایم و مجازات‌ها و به ویژه مسئولیت کیفری سهمی بر عهده داشته‌اند، اما از آن جایی که بسیاری از این نظریات به طور مستقل پایه‌گذار دیدگاه یا مکتبی جدید نبوده و بیشتر مکمل نظریات پیشین خود محسوب می‌شوند و از طرف دیگر مجال بحث در خصوص تمامی نظریات و مکاتب جرم‌شناسی فراهم نیست، تنها به مهم‌ترین نظریات جرم‌شناسی موجود اشاره و به تبیین مسئولیت کیفری منحرفین جنسی بر اساس آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. مسئولیت کیفری منحرفین جنسی براساس دیدگاه مبتنی بر آزادی اراده
دیدگاه آزادی اراده و انتخاب‌گری انسان برای انجام افعال خود و به طریق اولی ارتکاب فعل یا ترک فعل مجرمانه، پیشینه‌ای دراز و ریشه در نظریات فلسفی باستان دارد.^۱ اعطای موهبت اراده و اختیار به انسان از جانب خداوند متعال در ادیان الهی نیز مورد تأکید قرار گرفته و فلسفه‌ی ثواب و عقاب در برابر اعمال نیک و ناپسند بر همین اساس مبتنی گشته است. این اندیشه در مکاتب و نظریات جرم‌شناسی بعد از عصر روشنگری - سده هجده - متبلور گردید که تا به امروز با شدت و ضعف ادامه داشته و در طی این سال‌ها در مسیر افراط و تفریط نیز قرار گرفته است. آن چنان که برخی نظریات قائل به اراده‌ی مطلق و برخی قائل به فقدان اراده (موضع مکتب اثبات‌گرایی که در مباحث بعد به آن اشاره خواهد شد) بوده‌اند. در این مبحث به دو دیدگاه اراده‌ی مطلق و اراده‌ی نسبی و نظریات

موجود در این زمینه خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که طرفداران هر یک از این دو دیدگاه قائل به ارتکاب جرم بر اساس آزادی اراده بوده‌اند. با این تفاوت که طرفداران اراده‌ی مطلق هرگونه تأثیر عوامل درونی و بیرونی بر اراده‌ی انسان را نمی‌پذیرفتند و تنها در خصوص افراد فاقد عقل و شعور قائل به عدم مجازات بودند، اما طرفداران دیدگاه اراده‌ی نسبی معتقد بودند که در برخی موارد اراده‌ی انسان در اثر عوامل بیرونی و درونی دستخوش تزلزل می‌گردد و مجازات بایستی متناسب با اراده‌ی فرد تعیین گردد.

۱-۱. مسؤلیت کیفری مبتنی بر اراده‌ی مطلق

در ادبیات جرم‌شناسی، نظریه‌ی اراده‌ی مطلق منتسب به تفکرات جرم‌شناسانه‌ی موسوم به مکتب کلاسیک است. نظریات مبتنی بر فایده‌ی اجتماعی و عدالت مطلق که به مکتب جرم‌شناسی کلاسیک شهرت یافته‌اند معتقد به اراده‌ی مطلق انسان در ارتکاب جرم بوده و به همین لحاظ مبنای مسؤلیت کیفری مجرمین را مسؤلیت اخلاقی آنان می‌دانستند. از نظر بنیان‌گذاران مکتب کلاسیک،^۲ هوشمندی و عقلانیت از خصیصه‌های بارز و اصلی انسان و مبنایی برای تعیین رفتار انسان به شمار می‌روند. (وُلد و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۲۰). از نظر آنان افراد جامعه به میل و رغبت و در کمال آزادی قبول نموده‌اند که از مقررات جامعه اطاعت نموده و در صورت نقض آن مورد مؤاخذه و مجازات قرار گیرند. (محسنی، الف، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۵).

نظریات مکتب کلاسیک بیشتر بر پایه‌ی عقیده‌ی فلسفی اختیاری‌بودن اعمال بشر قرار دارد. به این معنی که پیروان این مکتب مسائل و موضوعات جزایی را از نظر عقل و اراده مورد سنجش قرار می‌دهند و معتقدند که بشر با برخورداری از

نیروی عقل و آزادی اراده و اختیار می‌تواند از انجام کارهای ناپسند و ناروا خودداری کند و در صورت ارتکاب جرم، از آن جا که از روی اراده‌ی آزاد ناقض قوانین و مقررات بوده، مسؤول و مستحق مجازات است. (صالح ولیدی، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۰۲).

بنتام یکی از اندیشمندان این مکتب که از معتقدان لزوم فایده‌ی اجتماعی مجازات‌ها به شمار می‌رود در همین زمینه معتقد است: «انسان به طور کلی فردی است خودخواه که هدفش همیشه جلب منفعت است. کسی که مرتکب جرم می‌شود نیز از این قاعده خارج نیست. منظور وی از ارتکاب جرم به دست آوردن منفعت یا جلب رضایت باطنی است. بنابراین مجرم با کمال میل و آزادی اراده‌ی خود راه غلط را انتخاب می‌نماید و به خاطر انتخاب همین راه غلط باید مجازات شود. او می‌توانسته از وقوع جرم جلوگیری نماید و چون به این تکلیف اخلاقی عمل ننموده و اراده خود را در راه جلوگیری از وقوع جرم به کار نبرده است، لذا اخلاقاً مسؤول است و به علت همین مسؤولیت اخلاقی مستحق مجازات است.» (محسنی، الف، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۶).

امانوئل کانت از طرفداران نظریه‌ی عدالت مطلق نیز انسان را دارای اراده‌ی کامل و مختار در اعمال و رفتار خود می‌داند. (آقایی، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۰۳). بنابراین وجود آزادی اراده و قوه‌ی تمیز و شعور که از شرایط اولیه و حتمی مسؤولیت کیفری است مبنای مسؤولیت کیفری در مکتب کلاسیک به شمار می‌رود.

علی‌رغم آن که عقاید و نظرات مکتب کلاسیک الهام‌بخش بسیاری از قوانین جزایی گردیده و تأثیر آن تا به امروز نیز در نظام‌های مختلف کیفری قابل مشاهده است، اما همانند سایر نظریات از بابت نتایج علمی و مبنای فکری و به ویژه در ارتباط با مقوله‌ی مسؤولیت کیفری مصون از انتقادات نبوده است. تمامی

سعی پیروان مکتب کلاسیک، مصروف بیان این تفکر گردید که بزهکار از آزادی کامل برخوردار بوده و دارای مسؤولیت اخلاقی است و هیچ‌گونه توجهی از سوی آنان به نقش عوامل مختلف درونی و بیرونی مانند علل زیستی، روانی، محیطی و... که ممکن است بزهکار را تحت تأثیر قرار داده و به طرف جرم سوق دهند مشاهده نمی‌شود. عوامل و سایر جهات مؤثر بر اراده در برخی موارد منجر به ایجاد یک سلسله آثار قهری بر روی روحیه و سایر توانایی‌های انسان از جمله اراده‌ی وی گردیده و وی را تحریک به ارتکاب جرم می‌نمایند. بارزترین مصداق این مسأله را می‌توان در منحرفین جنسی که مرتکب رفتارهای مجرمانه می‌گردند مشاهده نمود. همان‌گونه که بیان گردید بسیاری از منحرفان جنسی در زندگی عادی خود انسانی سالم، کامل، مختار و دارای اراده‌ی آزاد به نظر می‌آیند. ولی آنچه که مسلم و ثابت شده است، تأثیرپذیری بسیاری از آنان از علل درونی و بیرونی و ارتکاب رفتارهای مجرمانه‌ی جنسی در شرایط تحریک از سوی این عوامل است. بنابراین با توجه به مثال مذکور و سایر مواردی که توسط دانش پزشکی و روان‌شناسی نوین اثبات شده، تئوری اراده‌ی مطلق مجرمین که مورد تأکید مکتب کلاسیک قرار داشته است نقض می‌گردد.

عدم توجه پیروان مکتب کلاسیک به تأثیر عوامل مختلف بر اراده و اختیار و تزلزل اراده در برخی بزهکاران موجب شده بود که تحقیق درباره‌ی علل و عوامل بزهکاری از منظر این مکتب غیر ضروری به نظر برسد. زیرا مبتنی بر این نظریه به دلیل آن که مجرم با اراده‌ی خود مرتکب جرم می‌شود مستحق مجازات است. هرچند پیروان مکتب کلاسیک با سرمشق گرفتن از تئوری اراده‌ی آزاد قدمی مهم در ارتقای بینش‌ها نسبت به مسؤولیت کیفری برداشته و - برخلاف پیشینیان که حتی مردگان را نیز مسؤول دانسته و آن‌ها را مجازات می‌کردند - مبتلایان به

جنون و کودکانی که فاقد ادراک و شعور بودند را از مجازات معاف دانستند، اما شخصیت مجرم را به کلی نادیده گرفته و هیچ‌گونه تفاوتی میان افراد دارای اراده‌ی تام و افراد دارای اراده‌ی نسبی قائل نبودند.

در نهایت ممکن است گفته شود که شاید بتوان از خود تئوری اراده‌ی مطلق مورد نظر مکتب کلاسیک استفاده کرده و درصدد تبیین مسؤلیت کیفری مجرمان برآمد. بدین معنی که با توجه به آن که از دیدگاه مکتب کلاسیک سزاواری متهم برای مجازات به دلیل اراده‌ی آزاد وی در ارتکاب جرم است، هرگاه بزهکار بتواند عدم آزادی کامل اراده‌ی خود را اثبات نماید دیگر سزاوار مجازات نخواهد بود. در صورت پذیرش چنین نظری ایراد دیگری با این مضمون مطرح خواهد شد که چگونه می‌توان اراده‌ی نسبی را در این تئوری گنجانده. همین مطلب موجب پیدایش مکتب نئوکلاسیک گردید که موضوع گفتار بعدی است.

۱-۲. مسؤلیت کیفری مبتنی بر اراده‌ی نسبی

در گفتار قبلی بیان گردید که طرفداران نظریه‌ی کلاسیک، همه‌ی انسان‌ها را دارای اراده‌ی مطلق دانسته و معتقد بودند که انسان‌ها از آزادی اراده‌ی مساوی و برابر برخوردار، و مسؤلیت اخلاقی آن‌ها نیز برابر و همسان است. در نتیجه‌ی اعتقاد به این امر، کلاسیک‌ها جز در مورد جنون و صغر همه مجرمان را مستوجب مجازات واحد و یکسان برای ارتکاب عمل مشابه قلمداد می‌کردند. از دیدگاه طرفداران مکتب کلاسیک، قاضی دادگاه مانند یک ماشین خودکار تنها وظیفه‌ی احراز بزهکاری و تطبیق عمل متهم با قانون را بر عهده داشته و هیچ‌گونه اختیاری در تخفیف یا تشدید مجازات‌ها نداشت. تأثیر این دیدگاه‌ها را بر قوانین کشورها از جمله قانون جزای ۱۷۹۱م، فرانسه می‌توان مشاهده کرد. (اشرفی دلفانی، ۱۳۸۲ ش،

ص ۱۰۰). اعتقاد به مسئولیت مطلق متهمان بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال متهم و سلامت روانی او، در عمل برای قاضی دادگاه و هیأت منصفه محدودیت‌هایی را در اجرای عدالت به وجود آورده بود و معمولاً هیأت منصفه به منظور رهایی از این بن بست، رأی به برائت متهم می‌داد. زیرا در صورت اظهار نظر بر مجرمیت متهم، امکان رعایت تناسب بین مجازات و اوضاع و احوال خاص متهم وجود نداشت. (فرج‌اللهی، ۱۳۸۷ ش، ص ۱۱۴).

تحولات علمی از جمله پیشرفت‌های علوم پزشکی و روان‌شناسی از یک سو و آثار سوء ثابت بودن مجازات‌ها و عدم توجه به خصوصیات فردی متهمان و لزوم تعیین مجازات متناسب با شخصیت و میزان آزادی اراده‌ی مجرم از سوی دیگر، موجب اعتقاد به تفاوت درجه‌ی آزادی اراده گردیده و این دیدگاه به سرعت بر قوانین کشورهای غربی تأثیر گذاشت.

در همین راستا برخی اندیشمندان و حقوق‌دانان ضمن پایبندی به آزادی اراده، با انتقاد از مطلق‌انگاری نظریه‌ی کلاسیک عقیده داشتند که انسان‌ها به یک اندازه از آزادی اراده بهره‌مند نیستند. بلکه درجه‌ی آزادی و اختیار انسان‌ها متفاوت از یکدیگر بوده و این تفاوت در حین انجام عمل مجرمانه بر حسب میزان شعور و ادراک و یا تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند: هیجان، تعلیم و تربیت، میزان هوش، پایگاه اجتماعی و وضعیت روحی - روانی بروز می‌نماید. بنابراین بایستی با تفاوت درجه‌ی مسئولیت، مجازات آن‌ها نیز متفاوت بوده و قاضی دادگاه اختیار تعیین مجازات متناسب با شخصیت متهم را داشته باشد.

اساس این دیدگاه، با تلفیق عقاید «مکتب عدالت مطلق و مکتب فایده اجتماعی» (اردیلی، ۱۳۸۶ ش، صص ۷۳-۸۹)، توسط بنیان‌گذاران مکتب نئوکلاسیک فرانسوی، فرانسوا گیزو، رُسی و اورتلان پی‌ریزی شد. عبارت مشهور «مجازات نه

بیش از آن که مفید است و نه بیش از آن که عدالت اقتضا می‌کند» (اردبیلی، ۱۳۸۶ ش، ص ۹۱) بیان‌گر تلفیق این دو دیدگاه می‌باشد که قسمت اول آن م‌لهم از مکتب فایده‌گرایی بنتام، و قسمت دوم آن برگرفته از مکتب عدالت مطلق است. نئوکلاسیک‌ها^۳ ضمن اعتقاد به آزادی اراده (اختیار) مجرمان، معتقد بودند که همه مجرمان از یک درجه آزادی اراده برخوردار نیستند. زیرا ظرفیت روانی و امیال انسان‌ها که معلول وراثت و سایر علل می‌باشد با یکدیگر متفاوت است. مکتب نئوکلاسیک که بر اثر تغییراتی در مکتب کلاسیک حاصل شد شباهت فراوانی به مکتب کلاسیک دارد. تا آن‌جا که مفاهیم و ایده‌های اصلی این دو مکتب درباره‌ی طبیعت بشری با هم مرتبط‌اند. زیرا هر دو مکتب گونه‌ای اراده‌ی آزاد و لذت‌گرایی عقل باورانه را مطرح می‌کنند، (و‌لد و دیگران، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۱) با این تفاوت که نئوکلاسیک‌ها معتقد بودند که از آن جایی که میزان مجازات باید متناسب با میزان مسؤولیت اجتماعی و آزادی اراده‌ی مجرمین باشد، باید قوانین و مقرراتی پیش‌بینی شود که قوای عقلی، شعوری و ارادی در میزان مجازات مؤثر باشد. بدین ترتیب تئوری «مسؤولیت نقصان‌یافته» از سوی پیشگامان مکتب نئوکلاسیک پایه‌ریزی شد. (محسنی، الف، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۷).

نتیجه‌ی این امر منتهی به تعیین حداقل و حداکثر برای مجازات‌ها شده و دادرسی دادگاه دارای اختیار تعیین مجازات متناسب با وضعیت متهم گردید. به موجب این دیدگاه قاضی موظف است به عوامل مختلفی که بر روی اراده‌ی فرد اثر می‌گذارد و او را تحت فشار قرار می‌دهد و به سوی بزهکاری سوق می‌دهد توجه نماید. زیرا قبول آزادی مطلق مانع از انجام تحقیقات لازم در مورد عوامل جرم‌زای زیستی و روانی می‌گردد.

پل هیمان^۴ که یکی از پیشوایان مکتب نئوکلاسیک به شمار می‌رود در همین زمینه می‌گوید:

«باید دانست که اراده‌ی آزاد زیر فشار خردکننده‌ی عوامل بیولوژیکی (زیستی) و اجتماعی، ویژگی مطلق خود را که مورد نظر مکتب کلاسیک است از دست می‌دهد و جنبه کاملاً نسبی و متغیر به خود می‌گیرد». (مظلومان، ۱۳۵۴ ش، ص ۲۷۰).

بیان شد که مهم‌ترین دست‌آورد جرم‌شناسی نئوکلاسیک مسؤولیت نقصان یافته و لزوم تناسب مجازات با شخصیت مرتکب و میزان اراده در او بوده و مسؤولیت دارای درجاتی است که مجازات باید با هر یک از آن درجات تناسب داشته باشد. زیرا درجه‌ی مقاومت افراد در برابر پدیده‌های بیرونی و درونی به وضعیت عصبی، روانی و سلامت روحی آن‌ها و نیز خصوصیات فردی و اجتماعی بستگی دارد. حال پرسش این‌جاست که مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی بر مبنای این تئوری چگونه خواهد بود؟ بدیهی است که انسان‌ها تحت تأثیر عواملی چون قدرت فکری، اراده، میزان درک و شعور، خصوصیات فرهنگی و اجتماعی و... واکنش‌های متفاوتی را در برابر محرکات خارجی و امیال نفسانی از خود نشان می‌دهند.

علم پزشکی و روان‌پزشکی ثابت کرده که بین حالت سلامت عقلی و جنون، حالت‌های بینابینی وجود دارد که نه مانند جنون موجب زوال مسؤولیت کیفری می‌شود و نه متهم از سلامت کامل روحی و روانی متعادل برخوردار است تا مسؤول اعمال خود تلقی شود. نوروزها^۵ و حالت خستگی روانی از این قبیل‌اند. (اوحدی، ۱۳۸۵ ش، ص ۸۶).

بنابراین نسبی‌بودن اراده یک امر علمی ثابت شده و انکارناپذیر است که اثر پذیرش این امر تفاوت در میزان مسؤولیت کیفری مجرمان خواهد بود. در این

راستا در پاسخ به این سؤال که آیا منحرفین جنسی نیز در این حالت بینابینی و دارای اراده‌ی نسبی هستند یا خیر باید قائل به تفکیک شد. زیرا انحراف جنسی در منحرفین جنسی دارای شدت و ضعف بوده و میزان بیماری و تأثیر آن از فردی به فرد دیگر متفاوت است. گاهی شدت بیماری در این افراد به حدی می‌رسد که باید آن‌ها را در گروه روان‌پریشان جای داد. البته به گفته‌ی روان‌پزشکان این حالت در منحرفین جنسی به ندرت اتفاق می‌افتد. (اوحدی، ۱۳۸۵، ش.، ص ۱۰۸). اغلب بیماران مبتلا به انحرافات جنسی از نظر وضعیت روحی و روانی در گروه روان‌رنجوران قرار می‌گیرند. زیرا منحرفان جنسی معمولاً دچار هذیان یا توهم نیستند و رابطه‌شان با عالم واقع قطع نمی‌شود. آن‌ها به انحراف و بیماری خود آگاه بوده و از آن رنج می‌برند و غالباً درصدد درمان هستند، اما راهی جز ارتکاب عمل انحرافی نمی‌شناسند. افکار منحرفان جنسی چندان از منطق دوری نمی‌کند و دچار از هم پاشیدگی شخصیت نیستند. آن‌ها به اطراف خود کاملاً آگاهی دارند و به عواقب و سرانجام کارهای خود نیز می‌اندیشند. (شریفی خضارتی، ۱۳۸۸، ش.، ص ۲۰۳).

منحرفان جنسی هنگام ارتکاب جرایم جنسی در راستای دستیابی به اهداف جنسی خود دارای شرایط خاص درونی و روانی هستند که موجب کاهش میزان مقاومت آن‌ها در برابر انگیزه‌های درونی و بیرونی ارتکاب جرم و کاهش توانایی کنترل رفتار می‌گردد. در واقع شرایط مذکور عامل نقصان اراده در منحرفان جنسی است.

بنابراین باید دانست که اراده‌ی مطلق همواره زیر فشار خردکننده‌ی عوامل مختلف محیطی، زیستی و روانی و در معرض تزلزل و حتی اضمحلال قرار دارد. به همین دلیل هیجانات جنسی و میل به ارضای آن در انسان‌های مختلف دارای درجات گوناگون بوده و توانایی مقاومت در برابر آن‌ها در همه یکسان نیست. به

عنوان مثال شخصی که مبتلا به انحراف حیوان دوستی با نوعی خاص از گونه‌ی حیوانی است، با دیدن و نزدیک شدن و حتی لمس آن حیوان به چنان هیجان و اشتیاقی می‌رسد که مقاومت در برابر آن برای وی بسیار مشکل خواهد بود. یکی از انتقادات وارد بر مکتب کلاسیک که ریموند سالی^۱ نیز به آن اشاره کرده این است که سبق تصمیم و تهیهی مقدمات جرم را دلیلی روشن و بارز بر وجود آزادی مطلق در انسان می‌داند. در حالی که سبق تصمیم و تهیهی مقدمات جرم ضرورتاً به معنی اراده‌ی مطلق نیست. به‌عنوان مثال فردی که مبتلا به انحراف مرده‌دوستی بوده و با مشاهده‌ی یک بدن بی‌جان دچار غلیان هیجانانگیز و احساسات جنسی می‌گردد، به منظور نیل به مقصود خود در ارضای میل جنسی، چاره‌ای جز دستیابی به جسد از طریق سرقت، نبش قبر و... و ارضاء این میل به وسیله‌ی مقاربت، تگه‌تگه کردن جسد و غیره ندارد. در این فرض سبق تصمیم و تهیهی مقدمات جرم در راستای برآورده کردن اهداف جنسی مرتکب است و به همین لحاظ نمی‌توان اراده‌ی مرتکب را مطلق دانست. در واقع جرایم صورت گرفته، مقدمه‌ی ارتکاب انحراف بوده و به تبع سطح مقاومت پایین منحرف در برابر اهداف جنسی انحرافی، سطح مقاومت در برابر تهیهی مقدمات ارتکاب انحراف نیز کاهش می‌یابد. با توجه به موارد مذکور و مثال ارائه شده می‌توان نتیجه گرفت که آزادی اراده در هر فرد متأثر از عوامل مختلف درونی و بیرونی بوده و موجب تفاوت آزادی اراده در هر فرد می‌گردد.

بنابراین در تطبیق مسئولیت کیفری منحرفین جنسی با این تئوری باید گفت که به موجب دیدگاه مکتب نئوکلاسیک، لزوم تناسب میان مجازات و اراده‌ی مرتکب ایجاب می‌نماید که به دلیل اراده‌ی نسبی بسیاری از منحرفین جنسی، مسئولیت کیفری این گروه از افراد را باید بر اساس تئوری اراده‌ی نسبی مورد

ارزیابی و سنجش قرار داده و حسب مورد آنرا از معاذیر قانونی مخففه یا معاف کننده دانست. زیرا عواملی مانند خستگی روانی، تحریکات عصبی، عوامل بیولوژیکی، فشارهای روحی و روانی، عواطف و هیجانات شهوانی و غیره همه از عواملی هستند که بر میزان مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی بسیار مؤثر واقع می‌شوند.

۲. مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی بر اساس دیدگاه‌های مبتنی بر تأثیر عوامل درونی و بیرونی بر اراده

بعد از مکتب نئوکلاسیک و پایه‌گذاری نظریه‌ی اراده‌ی نسبی و تئوری مسؤولیت نقصان یافته، با پیدایش مکتب تحقیقی یا اثبات‌گرایی، نظریه‌ی جبری بودن بزهکاری بر اندیشه‌ی نسبی بودن اراده سایه افکند و طی چندین سال اراده‌ی انسان در بروز جرم به طور کلی نفی گردیده و جرم یک پدیده‌ی اجباری، قهرآمیز و خارج از اختیار انسان تلقی گردید. اما دیری نپایید که مجدداً گرایش‌ها به سمت اراده‌ی نسبی جهت گرفت و با استفاده از آموخته‌های مکتب اثباتی، عوامل مؤثر بر اراده‌ی انسان در ارتکاب جرم مورد تحلیل و تبیین قرار گرفت. در واقع اگرچه مکتب نئوکلاسیک معتقد به اراده‌ی نسبی و تفاوت آن در هر فرد نسبت به فرد دیگر بود، اما این نظریه مبتنی بر روش علمی و یک امر اثبات شده نبود. در حالی که پس از جبرگرایی و بنیان‌گذارده شدن جرم‌شناسی علمی، استفاده از روش‌های علمی جایگزین نظریات فلسفی و انتزاعی گردید و عدول از جبرگرایی مطلق و بازگشت به نظریه‌ی اراده‌ی نسبی مصادف با استفاده از شیوه‌های علمی گردید. در این مبحث به تبیین این نظریات و تأثیر آن‌ها بر مسؤولیت کیفری خواهیم پرداخت.

۱-۲. مسؤولیت کیفری مبتنی بر جبرگرایی

تردیدی نیست که نظام جرم‌شناسی کلاسیک و کتاب جرایم و مجازات‌های بکاریا^۷ که آن را منشور انقلاب کیفری می‌نامند، تأثیر شگرف و عظیمی بر نظام حقوق کیفری غرب داشته و آن را نظام‌مند کرد. در قلمرو مسؤولیت کیفری نیز با طرح شخصی بودن مجازات و ابتدای مسؤولیت کیفری بر آزادی اراده (اختیار) و تقصیر، به آشفتگی حاکم بر نظام مجازات‌ها در دوران باستان و مسؤول بودن مجانین و حیوانات و حتی مردگان خاتمه داده است (محسنی، ب، ۱۳۷۶ ش، صص ۱۶۸-۱۶۹) و خویشان و نزدیکان مجرم را از تبعات مسؤولیت کیفری و عمل مجرمانه‌ی مجرم رهایی بخشید.

در پی انتقادات وارده بر مکتب کلاسیک^۸ در اروپا و گسترش تفکرات آگوست کنت فیلسوف فرانسوی در مورد روش تحقیق در علوم که مبنای فکر و عمل بسیاری از دانشمندان قرار گرفت و روش مشاهده و تجربه و کشف رابطه‌ی علیت در علوم رواج یافت، (محسنی، ب، ۱۳۷۶ ش، ص ۲۱۲) در حقوق جزا نیز دانشمندانی مانند لمبروزو، فری و گاروفالو در مورد کشف علل بزهکاری روش مشاهده و تجربه را در پیش گرفتند که موجب پیدایش مکتب اثباتی در حقوق جزا گردیده و به تعبیری جرم‌شناسی علمی پا به عرصه حیات گذاشت. (پرادل، ۱۳۸۵ ش، ص ۸۹).

از آنجایی که بیان نظریات یکایک بنیان‌گذاران و پیروان مکتب تحقیقی (اثبات‌گرا) از موضوع بحث این تحقیق خارج است، تنها به بیان مختصری در باب مسؤولیت از دیدگاه اثبات‌گرایان بسنده می‌شود. از دیدگاه اثبات‌گرایان شخصیت مجرم، وضعیت زیست‌شناختی، روان‌شناختی و محیط زندگی یا تعامل متقابل محیط و مجرم، مورد توجه قرار می‌گیرد. اثبات‌گرایان مسؤولیت را بر دو پایه‌ی

جبر و حالت خطرناک بنا نهاده‌اند. بنابراین مختار بودن انسان را نفی می‌کنند و معتقدند مجرم با آزادی اراده و اختیار نظم عمومی را مختل نمی‌کند، بلکه تحت تأثیر عوامل درونی و نارسایی‌های زیستی، روانی یا محیط بیرونی عمل می‌کند. بر خلاف دیدگاه مکتب کلاسیک که مبنای مسؤولیت مجرم را اخلاقی می‌دانست، از دیدگاه مکتب اثباتی مجرم دارای مسؤولیت اجتماعی است. در همین زمینه فری معتقد است که همه‌ی مردم از جمله مجرمین، به حکم ضرورت ناگزیر از زندگی اجتماعی هستند. همین ضرورت برای آن‌ها ایجاد مسؤولیت می‌کند. مجرم به حکم ضرورت‌های اجتماعی مکلف است که کلیه‌ی اقداماتی که جامعه برای خنثی کردن حالت خطرناک وی لازم می‌داند و تجویز می‌کند بپذیرد. بنابراین مسؤولیت چنین فردی مسؤولیت اجتماعی است نه مسؤولیت اخلاقی. (بابایی، ۱۳۸۳ ش، صص ۱۴-۱۵).

در این میان ذکر این نکته لازم است که منظور از جبر در این مبحث جبر کیفری یا جرم‌شناختی بوده و معنای فلسفی یا کلامی جبر در دیدگاه فلاسفه و اندیشمندان کلامی و اخلاقی مورد نظر نمی‌باشد. از نظر حقوقی اجبار به حالتی اطلاق می‌شود که مجرم علی‌رغم برخورداری از هوش متعارف، در شرایطی قرار می‌گیرد که دست به ارتکاب جرم می‌زند. (نوربها، الف، ۱۳۸۳ ش، ص ۳۳۲). جبر علمی یا جرم‌شناختی نیز مجموعه عوامل زیستی، روانی و اجتماعی است که روی یک شخص تأثیر گذاشته و سبب ارتکاب جرم از ناحیه‌ی او می‌گردد. (ریموند گسن، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۳۸).

جبر علمی یا جرم‌شناسی یکی از مبانی مسؤولیت اجتماعی است. این آموزه در مقابل آموزه‌ی طرفداران آزادی اراده، معتقد است که اعمال و رفتار انسان‌ها همانند وقایع طبیعی به انتخاب صورت نمی‌پذیرد. بلکه عوامل مختلفی بر رفتار و

اعمال انسان تأثیر می‌گذارد. مجرم نیز به عنوان یک انسان تحت تأثیر عوامل مختلف درونی و محیطی دست به ارتکاب جرم می‌زند. بنابراین پدیده‌ی بزهکاری پدیده‌ای جبری است. منشأ عمده‌ی شکل‌گیری تئوری جبری بودن پدیده‌ی بزهکاری را باید در مطالعات و تحقیقات انسان‌شناسی لومبروزو جستجو کرد. وی سال‌ها به عنوان پزشک قانونی به معاینه و تحقیق در مورد افراد مختلف بزهکار پرداخت و در اثر این مطالعات تئوری «تیپ جنایی» را مطرح کرد. (کی‌نیا، ۱۳۸۴ ش، ص ۳۹۴). نظریه‌ی لومبروزو مبتنی بر مطالعه‌ی رابطه‌ی بین بزهکاری و آسیب‌شناسی زیستی و مشخصات ظاهری و بدنی مجرم و مطالعات روان‌پزشکی پایان سده‌ی هجدهم و نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم است. اگرچه نظریه‌ی لومبروزو مورد استقبال قرار نگرفته و حتی در زمان حیات وی مردود اعلام شد، ولی این نظریه آغاز تحول شگرف در مطالعات انسان‌شناسی و نقش وراثت در بزهکاری گردید که تأثیر عوامل زیستی و جسمانی از قبیل آسیب‌های مغزی و بیماری‌های عفونی همانند سفلیس، و خصوصیات ارثی و روانی مانند حساسیت روانی و فقدان قوه‌ی تمیز خوب از بد، موضوع مطالعات وسیع دانشمندان به خصوص پزشکان قرار گرفت. (نوربها، ب، ۱۳۸۶ ش، صص ۸۷-۸۶). در نتیجه‌ی این امر به تدریج تئوری تباهی یا تنزل‌یافتگی روانی جایگزین تئوری وراثت گردید. در همین راستا انریکو فری با طرح فرضیه‌ی «تعدد عوامل»، نظریه جبری بودن رفتار جنایی لومبروزو را تکمیل کرد. وی عملکرد عقل انسان را معلول سه دسته از عوامل می‌داند که عبارتند از:

۱. عوامل زیستی و جسمانی از قبیل آسیب‌های مغزی
۲. عوامل روانی از قبیل روان‌نژندی و پسکویاتی و افسردگی
۳. عوامل خارجی یا محیطی از قبیل شرایط اقتصادی، اقلیمی و خانوادگی

به عقیده فری مجرم تحت تأثیر این عوامل و فشار وارده از ناحیه‌ی آنها دست به ارتکاب جرم می‌زند. وی بر همین مبنا این اصل کلی را ایجاد کرد که انسان آزاد نیست و تحت تأثیر نیروهایی است که بر آنها نظارتی ندارد. (رهامی، ۱۳۸۰ ش، صص ۷۷-۸۷).

بنابراین جبرگرایان بر اساس این عوامل مجرم را انسانی آزاد نمی‌دانند و معتقدند که مجرم تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی دست به ارتکاب جرم زده و چیرگی این عوامل بر فکر و اندیشه‌ی انسان تا جایی است که به موجودی خطرناک برای اجتماع تبدیل می‌شود.

یکی از نقدهای وارد بر نظریه‌ی جبری بودن بزهکاری آن است که جبرگرایان معتقدند که در ارتباط با مسؤولیت کیفری و انتساب آن به بزهکاران نباید مسؤولیت را بر اساس میزان تقصیر یا درجه‌ی آزادی اراده و مسؤولیت اخلاقی او سنجید، بلکه باید آنرا بر اساس میزان خطر اجتماعی مجرم مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. بر همین اساس هر میزان که خطرسازی بزهکار برای جامعه بالاتر باشد مجازات هم سنگین‌تر خواهد بود. به‌عنوان مثال مجازات یک شخص مبتلا به انحراف جنسی آتش‌افروزی به مراتب سنگین‌تر و شدیدتر از مجازات یک بزهکار مبتلا به انحراف جنسی هرزه‌درایی است. زیرا خطری که شخص آتش‌افروز برای جامعه به دنبال خواهد داشت به مراتب بیشتر از شخصی است که صرفاً به استعمال الفاظ رکیک می‌پردازد.

بنابراین آنچه که در ارتباط با مسؤولیت کیفری بزهکاران از دیدگاه جبرگرایان مغفول مانده، عدم توجه به تناسب، میزان و نوع مجازات با خاستگاه و علت بزهکاری است. در واقع اگرچه توجه به عوامل زیستی، روانی و محیطی و تأثیر آنها در بروز پدیده‌ی بزهکاری از نقاط قوت مکتب اثباتی و نظریه‌ی

جبرگرایی مطلق به شمار می‌رود، اما محاسبه‌ی مسئولیت بر اساس درجه‌ی خطر اجتماعی بدون توجه به میزان آزادی اراده‌ی مرتکب از معایب این نظریه است. علی‌رغم تمام انتقادات وارده بر نظریه‌ی جبری بودن بزهکاری و یک‌سویه نگری‌های حاکم بر آن که با نظریات لمبروزو آغاز شد، مکتب اثباتی دستاورد مهمی را در راستای توجه به ویژگی‌های زیستی بزهکاران به دنبال داشته و راه را برای انجام مطالعات و بررسی‌های زیستی - روانی بزهکاران با رویکردی نوین گشود. زیرا بسیاری از مجرمین همانند اغلب منحرفان جنسی با برخورداری از اراده‌ی مطلق مرتکب بزهکاری نمی‌شوند و عوامل مختلف زیستی، روانی و محیطی نقشی بسزا در گرایش این‌گونه مجرمین به سوی بزهکاری ایفا می‌کنند. مطالعات علمی بر روی مجرمان و توجه به عوامل مؤثر در بروز بزهکاری که بعدها در تحولات مربوط به مسئولیت کیفری نقشی مهم ایفاء کرد را می‌توان از بزرگ‌ترین دستاوردهای مکتب اثباتی دانست که با نظریه‌ی جبری بودن بزهکاری آغاز گردید. به علاوه اقدامات تأمینی و تربیتی مطرح شده از سوی مکتب تحقیقی مشروط به تبعیت از اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها و تعیین حدود و ثغور آنها^۲ می‌تواند در خصوص بسیاری از مجرمین به ویژه منحرفین جنسی که مرتکب رفتارهای مجرمانه شده و از اراده‌ی نسبی برخوردارند مورد استفاده قرار گیرد.

۲-۲. مسئولیت کیفری بر اساس نظریات مبتنی بر نفی جبر مطلق

اندیشه جبرگرایی کیفری تا ۱۲ سال - از سال ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۶ یعنی سال انتشار کتاب «بزهکار تطبیقی» گابریل تارد - به عنوان جریان اصلی تفکر کیفری به تاخت و تاز پرداخت. ولی دیری نپایید که مورد انتقاد و انکار قرار گرفت و

نظریات جدیدی مبتنی بر نفی جبر مطلق شروع به شکل‌گیری کرد. پس از نقض نظریات مربوط به جبر مطلق، نظریات فراوانی در خصوص تأثیر عوامل زیستی، روانی و محیطی بر مجرمین ارائه گردید. با این تفاوت که علی‌رغم پذیرش تأثیر سائق‌های درونی و بیرونی، اراده‌ی آزاد مجرمان نیز مورد پذیرش بود. در واقع نوعی بازگشت به نظریات کلاسیک با استفاده از یافته‌های علمی مکتب تحقیقی در تمامی این نظریات که تاکنون ادامه داشته به چشم می‌خورد. پس از رد شدن نظریه‌ی جبری بودن بزهکاری دیگر اثری از تمایل به جبرگرایی مطلق در دیدگاه اندیشمندان جرم‌شناسی مشاهده نشد. مهم‌ترین نظریات جرم‌شناسی پس از افول دیدگاه جبرگرایی را نظریات محیط محور تشکیل می‌دهند که به بررسی عوامل محیطی مؤثر بر بزهکاری می‌پردازند. همچنین دوران معاصر را دوران بازگشت به سزاگرایی و اصول مکتب کلاسیک مبنی بر اراده‌ی آزاد انسان می‌دانند. البته نباید فراموش کرد که در تمامی این نظریات اثری از اراده مطلق یا جبر مطلق مشاهده نمی‌شود. بلکه دیدگاه‌های موجود در این زمینه راه تعادل را در پیش گرفته و از افراط و تفریط دوری گزیده‌اند. از آن‌جا که بررسی مهم‌ترین نظریات موجود در این خصوص می‌تواند ما را در تبیین مسؤولیت کیفری منحرفان جنسی یاری رساند، به نظریات فشار، یادگیری، تعارض فرهنگی و نهایتاً نظریه‌ی انتخاب عقلانی که از آثار مکتب نئوکلاسیسم نوین در قرن معاصر محسوب شده و مصداق بارز بازگشت به اصول مکتب کلاسیک است اشاره می‌شود.

بررسی نقش اراده در تحقق مسؤولیت کیفری در نظریات جرم‌شناختی و...

۲-۱-۲. نظریه‌ی فشار «رابرت مرتن»^{۱۰}

رابرت مرتن جرم‌شناس آمریکایی نظریه‌ی بی‌هنجاری دورکیم را ۳۰ سال بعد از وی مورد بررسی قرار داده و با الهام‌گرفتن از همین تفکر، نظریه‌ی هدف - ابزار^{۱۱}

خود را که به تئوری « فشار»^{۱۲} شهرت یافت مطرح کرد. (نجفی ابرندآبادی، الف، نیمسال دوم ۸۴-۱۳۸۳ ش.، صص ۲۰۴۴-۲۰۴۳) تئوری فشار مرتن بر این مبنا استوار بود که انسان‌ها ذاتاً منحرف نیستند، بلکه در اثر فشارهای ساختاری به سوی انحراف و بزهکاری کشیده می‌شوند. (وُلد و دیگران، ۱۳۸۰ ش.، ص ۲۲۰). مرتن معتقد بود که فشارهای ساختاری بر طیف گسترده‌ای از افراد جامعه به ویژه بر طبقه‌ی فرودست متمرکز است. به نظر وی هر جامعه‌ای با توجه به فرهنگ خود، اهداف، معیارها و آرزوهایی را ترسیم می‌کند که مشروع و قانونی بوده و دستیابی به آن‌ها نیز نوعی موفقیت تلقی می‌شود. جامعه نیز وسایلی را برای دستیابی به این اهداف در اختیار اعضای جامعه قرار می‌دهد. (نجفی ابرندآبادی، ب، نیمسال دوم ۸۳-۱۳۸۲ ش.، ص ۱۷۴۲).

مرتن سعی بر آن داشت تا با تکیه بر عوامل محیطی الگویی برای بیان علت کلیه رفتارهای آسیب‌زا در جامعه ارائه دهد. مرتن ساختارهای اجتماعی را به عنوان یک مکانیزم علی در گرایش افراد به سوی انحرافات و بزهکاری‌ها می‌دانست. بنابراین با توجه به چنین رویکردی، می‌توان در تعریف انحرافات جنسی که یکی از انواع کجرفتاری‌ها در هر جامعه به شمار می‌روند چنین گفت: «هرگونه کنش و رفتار جنسی به منظور تأمین این غریزه‌ی درونی (هدف) که خارج از شیوه‌های مشروع، قانونی و مقبول جامعه صورت گیرد (ابزار رسمی) انحراف جنسی نامیده می‌شود».

مرتن همانند دورکیم انحرافات جنسی را پدیده‌ای اجتماعی دانسته و بروز این‌گونه رفتارها را به نوعی با فرآیندها و ساختارهای فراگیر جامعه مرتبط می‌داند. به همین دلیل است که از دیدگاه وی خاستگاه شکل‌گیری انحرافات جنسی را باید در جامعه جستجو کرد. از آنجایی که از دید تئوری فشار، انحرافات جنسی ناشی

از عوامل اجتماعی و فرا فردی دانسته می‌شود، توجه به ویژگی‌های فردی در این نظریه مغفول واقع شده است. در این راستا از جمله انتقادات اساسی که می‌توان در ارتباط با موضوع انحرافات جنسی بر نظریه‌ی مرتن وارد کرد، عدم توجه وی به خصیصه‌های زیستی و فردی اشخاص مانند: اختلالات کروموزومی، اختلالات هورمونی، اختلالات عصبی و... است که این موارد خود می‌توانند از عوامل بسیار مهمی باشند که افراد را در آستانه‌ی انجام افعال انحرافی قرار دهند. به عنوان مثال عورت نمایی که امروزه در اکثر جوامع نوعی انحراف محسوب می‌شود بیشتر ناشی از عوامل روانی که شامل خیال‌پردازی‌های برانگیزاننده‌ی جنسی است بوده و در نهایت سبب ارضای میل جنسی فرد می‌شود.

با توجه به مطالب مذکور می‌توان دریافت که از دیدگاه مرتن منحرفین جنسی افرادی کاملاً بهنجار و عادی هستند که صرفاً به علت خلأهای ساختاری موجود در جامعه (آرزوی دستیابی به اهداف ترویجی و عدم دسترسی به ابزار قانونی) به سوی انحرافات جنسی روی می‌آورند. اهمیت پرداختن به این موضوع در ارتباط با تعریف رفتارهای منحرفانه‌ی جنسی با تأکید بر خاستگاه آن از دیدگاه نظریه‌ی جرم‌شناختی مرتن، در قابلیت انتساب و ایجاد مسئولیت کیفری برای این طیف از منحرفین است. زیرا چنانچه انحرافات جنسی معلول عوامل زیستی و فردی محسوب شود، جامعه با ورود به حوزه‌ی جرم‌شناسی بالینی و تلقی این طیف از منحرفین به عنوان بیمار، رویکردی بازپرورانه و درمانی داشته و درصدد درمان آنان بر خواهد آمد. در حالی که اگر انحرافات جنسی صرفاً معلول فشارهای ساختاری به شمار آید، رویکرد اصلاحی به رویکرد تنبیهی تغییر جهت خواهد داد.

در تطبیق مسؤولیت کیفری منحرفین جنسی با این نظریه باید گفت که با توجه به تعاریف ارائه شده از سوی مرتن در تبیین این تئوری، بایستی منحرفان جنسی را دارای اراده‌ی تام دانست که آگاهانه مرتکب رفتار انحرافی مجرمانه می‌گردند. این در حالی است که بسیاری از منحرفان جنسی در اثر عوامل زیستی و روانی مرتکب جرم می‌شوند و دارای اراده‌ی نسبی هستند. بنابراین نمی‌توان تئوری فشار را به عنوان یک تئوری بدون عیب و نقص به منظور تبیین مسؤولیت کیفری اشخاص، به ویژه منحرفین جنسی دانست.

۲-۲-۲. نظریه‌ی یادگیری

در خصوص تبیین‌های مبتنی بر یادگیری دو نظریه‌ی معروف وجود دارد. نظریه‌ی تقلید گابریل تارد و نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی یا افتراقی ساترلند که به طور مختصر به هر دوی آنها اشاره می‌شود.

الف - تئوری تقلید « گابریل تارد^{۱۳} »

گابریل تارد (۱۹۰۴-۱۸۴۳ م.) رویکردی متفاوت را در جرم‌شناسی مورد استفاده قرار داد. وی معتقد بود که بزهکاران پیش از هر چیز مردمانی عادی هستند که به واسطه‌ی تولد و پرورش در فضایی ناسالم و بزهکارانه، کجرفتاری و بزهکاری را به عنوان یک شیوه‌ی زندگی یاد می‌گیرند. (وُلد و دیگران، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۴۹). به زعم تارد انسان‌ها در طول زندگی اجتماعی، به طور بی‌نهایت کنش‌ها و رفتارهای یکدیگر را تقلید می‌کنند و از آنجایی که بزهکاری هم نوعی رفتار است، از طریق تقلید و یادگیری فرا گرفته می‌شود. (نجفی ابرندآبادی، ج، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۴۲). وی با ردّ تئوری لمبروزو و غیر واقعی‌دانستن نظریه‌ی فطری و جبری بودن

بزهکاری، نظریه‌ی خود را با عنوان قاعده‌ی تقلید^{۱۴} مطرح ساخت. تئوری تقلید یک تئوری شناختی است. بدین معنا که با تکیه بر تجربیات زندگی انسان به ویژه دوران کودکی و تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری شخصیت، بر روی تعاریف و ایده‌هایی که افراد یاد می‌گیرند و طبق آن رفتار می‌کنند متمرکز می‌شود. (سیگل، ۱۹۹۸م، ص ۱۴۲). حال پرسش این جاست که آیا این تئوری قادر به تبیین مفهوم انحرافات جنسی و مسؤولیت کیفری مرتکبین آن‌ها می‌باشد یا خیر؟

شاید بتوان با توجه به اصول و مبانی شکل‌دهنده‌ی تئوری تقلید چنین تعریفی از انحرافات جنسی ارائه داد: «هرگونه عمل جنسی غیرطبیعی که از طریق تقلید در محیط اجتماعی آموخته شده باشد انحراف جنسی است.» انتقاد وارد بر نظریه‌ی تارد آن است که بسیاری از پدیده‌های انحرافی و بزهکاری بر اساس این تئوری غیر قابل تبیین خواهند بود. زیرا بر مبنای تئوری تقلید مطرح شده از سوی تارد، بروز رفتارهای انحرافی و بزهکارانه ناشی از تقلید است و چنین معیاری در خصوص انحرافات و بزهکاری‌هایی که ناشی از علل روحی - روانی و یا زیستی هستند کاربرد نخواهد داشت.

این در حالی است که تأثیر تکانه‌های عصبی و علل زیستی در بروز انحراف و بزهکاری از جمله امور اثبات شده در دانش پزشکی نوین محسوب می‌شود. به عنوان مثال در تحقیقاتی که واینر، ساندبرگ و پریس و همکاران دیگرشان در ارتباط با کروموزوم‌های انسانی انجام داده‌اند به این نتیجه رسیدند که در میان جمعیت بزهکار به ویژه بزهکارانی که مرتکب جرم‌های خشن می‌شوند، شمار نسبتاً قابل توجهی وجود دارند که یک کروموزوم «y» اضافه دارند. (xyy) این وضعیت از نظر زیست‌شناسی سندروم کلاین فلتر نامیده می‌شود. به گفته‌ی واینر

این افراد پرخاشگر، ضد اجتماعی و دارای بهره‌ی هوشی پایین هستند و با کمترین محرکی دست به تجاوز، تخریب، آزار و اذیت و... می‌زنند.

مسئولیت کیفری از دیدگاه تارد مفهومی کاملاً اجتماعی دارد و آنچه که در انتساب مسئولیت دارای اهمیت می‌باشد ویژگی‌های متهم و عوامل مؤثر در ارتکاب نیست، بلکه بازتاب آن عمل در جامعه و عدم پذیرش آن از سوی وجدان عمومی معیار تعیین مسئولیت است. (فرج‌اللهی، ۱۳۸۷ ش، ص ۵۳). بنابراین با توجه به دیدگاه تارد چنانچه به عنوان مثال شخص مبتلا به انحراف جنسی خودنمایی در جامعه مرتکب عمل انحرافی مذکور گردد، از دیدگاه وجدان عمومی مسؤل تلقی و مستحق مجازات است. به نظر می‌رسد دیدگاه تارد نمی‌تواند معیار صحیحی برای تعیین مسئولیت باشد. زیرا احتساب مسئولیت کیفری به صرف جریحه‌دار نمودن وجدان عمومی و بدون توجه به عوامل زیستی - روانی مؤثر در بروز جرم، مستلزم این معنی است که مجانین و حتی کودکان نیز دارای مسئولیت کیفری بوده و در صورت ارتکاب جرم مستحق مجازاتند. در حالی که مجازات اشخاص مذکور نه تنها مغایر با اهداف مجازات‌ها، بلکه مغایر با خرد جمعی و وجدان عمومی است. زیرا مجازات فردی که نادانسته و بدون قصد و در اثر عوامل خارج از اختیار خود مرتکب جرم شده، فاقد وصف عقلانیت و امری عبث است.

ب - تئوری معاشرت ترجیحی «ادوین ساترلند»^{۱۵}

ادوین ساترلند نیم قرن بعد از تارد و تحت تأثیر اندیشه‌های تارد و دورکیم، نظریه‌ی معاشرت‌های ترجیحی^{۱۶} خود را در سال ۱۹۲۴ م، مطرح نمود. هدف ساترلند از ارائه‌ی این نظریه توضیح روندی بود که طی آن شخص به بزهکار تبدیل می‌شود. (موریس گسن، ۱۳۷۴ش، ص ۹۳). وی الگوی هم‌نشینی افتراقی خود را

این گونه توضیح می‌دهد که افراد در همنشینی‌های خویش با دیگر اعضای جامعه طی یک فرایند یادگیری می‌توانند تعاریف نامطلوبی را فراگیرند که کنش‌ها و واکنش‌های منحرفانه را در نظر آن‌ها مشروعیت بخشد. بنابراین ساترلند یادگیری را خاستگاه کج‌رفتاری‌ها و مبنایی برای نظریه‌ی خود می‌داند و متعاقب آن از طریق ارائه‌ی اصول نه‌گانه‌ای علت وقوع انحرافات و بزهکاری و تداوم آن‌ها را تبیین نمود. وی در تئوری خود به طور واضح و مشخص میان جرم و انحراف قائل به تفکیک نشده است. اما از آنجایی که در تئوری خود به دنبال توصیف کنش‌های مبتنی بر ناهمنوایی‌های اجتماعی بوده و ناهمنوایی‌های اجتماعی اعم از قانون‌شکنی‌ها و هنجارشکنی‌ها است، امکان آن که بتوانیم بزهکاری مورد بحث ساترلند را اعم از جرم و انحراف بدانیم وجود خواهد داشت.

بنابراین می‌توان بر مبنای تئوری ساترلند انحرافات جنسی که یکی از انواع کنش‌های نامتعارف و ناهمنوایی اجتماعی است - که گاهی موجب نقض هنجارهای اجتماعی و گاهی موجب نقض قوانین می‌شود - را این چنین تعریف کرد: «انحراف جنسی هرگونه عمل و رفتار جنسی نامتعارفی است که طی یک فرایند یادگیری (یادگیری کنش‌های نامتعارف جنسی) از طریق همنشینی و ارتباط با گروه‌های مختلف اجتماعی که دارای ایده‌های نامطلوب جنسی هستند آموخته می‌شود». ساترلند با ارائه‌ی ۹ اصل مبنای تئوری خود را توضیح می‌دهد که در این پژوهش این نه اصل را با تأکید بر انحرافات جنسی که به شرح ذیل می‌باشد مورد بررسی قرار خواهیم داد:

۱. کج‌رفتاری آموخته می‌شود. بنابراین انحرافات جنسی نیز آموختنی و امری اکتسابی است که مفهوم مخالف آن مبتنی بر آن است که انحراف جنسی امری زیستی و فردی یا ناشی از مشکلات روحی - روانی نمی‌تواند باشد.

۲. کجرفتاری (انحراف جنسی) در ارتباط متقابل آموخته و از طریق تعاملات و طی یک فرایند جامعه‌پذیری فرا گرفته می‌شود. هرچند که تأثیرگذاری کنش‌های متقابل و تماس‌های فیزیکی به ویژه در سنین نوجوانی و جوانی قابل انکار نیست، اما باید گفت امروزه با گسترش وسایل ارتباطات جمعی علی‌الخصوص شبکه‌ی اینترنت، کنش‌های فیزیکی جای خود را به کنش‌های مجازی داده‌اند. به ویژه آن که امروزه با گسترش و افزایش روزافزون کاربران و ایجاد کلوپ‌های خاص در فضای اینترنت، می‌توان مدعی شد که یادگیری رفتارهای جنسی نامتعارف و شیوه‌های مختلف ارتکاب آن بیش از گذشته شده است.

۳. کجرفتاری‌ها در درون گروه‌های خودی فرا گرفته می‌شوند. بر همین اساس در مورد انحرافات جنسی نیز باید قائل به آن بود که انحرافات ابتدا در گروه‌های خودی مانند خانواده، مدرسه، محله، دوستان و... آموخته می‌شوند.

۴. یادگیری کجرفتاری هم شامل نحوه‌ی ارتکاب و هم جهت‌دهی به انگیزه‌هاست.

۵. جهت‌دهی انگیزه‌های کجروانه و بزهکارانه منوط به تعریف شایسته و ناشایسته از هنجارها و قوانین است. پرسشی که در این میان مطرح خواهد شد آن است که اگر این مبنا را بپذیریم، چنانچه شخصی ولو با یادگیری تعاریف شایسته و موافق هنجارهای اجتماعی و قرارگرفتن در گروه‌های سالم، به علل فردی یا روانی به انحرافات جنسی متمایل شود چگونه می‌توان بر این مبنا آن را توجیه نمود؟ به عنوان مثال اگر شخصی آموخته باشد که روش مناسب رفع نیاز جنسی صرفاً از طریق ارتباط با جنس مخالف است، ولی به دلایلی همچون اختلالات جنسی یا جسمی قادر به انجام آن نباشد و به شیوه‌های غیرمعمول مانند حیوان‌گرایی، مرده‌دوستی و... روی بیاورد، چگونه می‌توان تئوری ساترلند

- را قادر به توضیح مبنای این نوع انحراف دانست؟ بر همین اساس نمی‌توان صرف قرار گرفتن در گروه‌هایی که تعریف مطلوب یا نامطلوبی از رفتارها ارائه می‌دهند را معیاری دقیق برای توجیه کجروی دانست.
۶. کجرفتاری‌ها حاصل تکثر تعاریف مطلوب نقض هنجارها بر تعاریف نامطلوب نقض هنجارها می‌باشد.
۷. معاشرت‌های افتراقی در فراوانی، مدت، اولویت و شدت متفاوت هستند. بدین معنا که کجرفتاری‌ها از جمله یادگیری انحرافات جنسی، متأثر از این کیفیات در تغییرند. تأثیر مدت و فراوانی به عنوان دو معیار نیاز به توضیح ندارد. منظور از اولویت به عنوان یکی از انواع این کیفیات، اشاره به تقدم‌های یادگیری افراد است. به عنوان مثال همان‌گونه که اشخاص احترام را در همان سال‌های نخستین در گروه‌های اولیه کسب می‌کنند و برای آن‌ها امری درونی شده و در طول زندگی باقی می‌ماند، انحراف جنسی را نیز باید تابع همین قاعده دانست. نکته‌ی قابل ذکر آن که این اصل را نیز نمی‌توان به عنوان اصلی ثابت پذیرفت. زیرا بسیاری از انحرافات جنسی در سنین پایین پدید نمی‌آیند، بلکه در اثر بحران‌های هویتی و روحی - روانی در سنین جوانی و میانسالی رخ می‌دهند.
۸. فرایند یادگیری کجرفتاری‌ها شامل همه‌ی سازوکارها و طُرُق یادگیری می‌شود. بنابراین یادگیری انحرافات جنسی نیز با همان شیوه‌هایی صورت می‌گیرد که مستلزم هر آموزش دیگری است.
۹. رفتارهای بزهکارانه مبتنی نیازها و نگرش‌های کلی است.

۲-۲-۳. نظریه‌ی تعارض فرهنگی

تورستن سلین جرم‌شناس معروف آمریکایی در سال ۱۹۳۸م.، نظریه‌ای ارائه کرد که بر تضاد «هنجارهای رفتاری»^{۱۷} متمرکز بود. (وُلد و دیگران، ۱۳۸۱ش.، ص ۳۲۰) سلین سعی بر آن داشت که بیان دارد کج رفتاری‌های اجتماعی، در حقیقت نتیجه‌ی برخورد فرهنگ‌ها و تعارض موجود میان آن‌ها است. بنابراین هنگامی که تعارض فرهنگ‌ها حاصل شود، اطاعت از هنجارهای خرده فرهنگی می‌تواند به عنوان عملکردهای منحرفانه خود را نشان دهند. (موریس گسن، ۱۳۷۴ش.، ص ۹۴).

وی براساس تئوری خود بیان داشت که افراد هنگامی که خود را در رقابت و تضاد و تعارض بین دو هنجار، دو مدل و دو نوع فرمان اخلاقی و دو فرهنگ متفاوت ببینند که یکی دارای ضمانت اجرا (رسمی یا اجتماعی) و دیگری فاقد ضمانت اجرا (خرده فرهنگ‌های گروهی) می‌باشد، در نهایت از فرهنگ دستوراتی تبعیت می‌کنند که خود را به آن نزدیک‌تر و آن را برای خود آشنا تر تلقی می‌کنند. (نجفی ابرندآبادی، ج، ص ۴۵۶) در قسمت اخیر به وضوح تأثیر اندیشه‌های تارد و ساترلند در دیدگاه سلین نمود پیدا کرده است. این قرابت تئوری از آن جهت است که سلین معتقد بود در صورت بروز تعارض بین دو فرهنگ، افراد از فرهنگی تبعیت می‌کنند که آن را فراگرفته و آموخته باشند.

با توجه به مبانی توصیفی تئوری سلین در تعریف انحرافات جنسی باید گفت که «انحراف جنسی» هرگونه کنش و رفتار جنسی است که با هنجارهای عمومی پذیرفته شده در هر جامعه مغایرت داشته باشد.

با توجه به این تعریف انحراف جنسی پدیده‌ای است نسبی که تعریف آن از مکانی به مکان دیگر و حتی در زمان‌های متفاوت در یک جامعه می‌تواند متغیر باشد. بنابراین تعیین مصادیق انحرافات جنسی هم به آسانی ممکن نیست. چرا که

هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ‌ها در جوامع مختلف متفاوتند. اما سؤال اساسی آن است که چگونه می‌توان بر اساس تئوری سلین انحرافات جنسی که عامل درونی و فردی داشته و ناشی از تعارضات فرهنگی نمی‌باشند را توجیه نمود؟

به نظر می‌رسد که نظریه‌ی تعارض فرهنگی هرچند به طور فرعی برای توصیف انحرافات از جمله انحرافات جنسی کاربرد دارد، اما این نظریه همانند تئوری‌های پیشین نمی‌تواند به طور جامع و مانع به توصیف و تعریف انحرافات جنسی، خاستگاه و مصادیق آن بپردازد. از طرف دیگر در خصوص تبیین مسئولیت کیفری منحرفین جنسی نیز دچار نقص است. زیرا در این تئوری به عوامل زیستی و روانی توجهی نشده و بروز انحرافات و کج‌رفتاری‌ها تنها حاصل تعارضات فرهنگی دانسته شده و بدیهی است که در چنین صورتی نمی‌توان از تئوری مسئولیت تقلیل‌یافته‌ی منحرفین جنسی دفاع نمود. زیرا پذیرش ادعای اراده‌ی نسبی در خصوص رفتارهایی که آموختنی است بسیار مشکل است. مگر آن‌که بروز چنین رفتارهایی شکل اعتیادگونه به خود گرفته و به نوعی ناشی از روان‌نژندی یا روان‌پریشی مرتکب باشد. اگرچه برخی از انحرافات جنسی از امور اکتسابی و آموختنی به حساب می‌آیند، اما بسیاری از این انحرافات ناشی از عوامل بیولوژیکی و روانی است. بنابراین تئوری مذکور نیز به دلیل تمرکز بر روی عوامل محیطی و غفلت از سایر عوامل مسبب جرم نمی‌تواند به عنوان یک نظریه‌ی جامع پاسخگوی نیاز ما در تبیین مسئولیت کیفری مجرمین، به ویژه منحرفین جنسی محسوب شود.

۲-۲-۴. نظریه‌ی انتخاب عقلانی

این نظریه بیشتر به وسیله‌ی کورنیش و کلارک^{۱۸} (۱۹۸۷ و ۱۹۸۶ م.) شناخته می‌شود. نظریه‌ی انتخاب عقلانی به تشریح‌انگیزه‌ی مجرم برای ارتکاب جرم به عنوان تلاشی برای رفع نیازهای عادی نگاه می‌کند. نکته‌ی حایز اهمیت در دیدگاه انتخاب عقلانی آن است که عقلانیت کامل مورد نظر این دیدگاه نیست. بلکه عقلانیت محدود مورد نظر این دیدگاه است. (پی ویلیامز و مک شین، ۱۳۸۶، ص ۲۴۶).

نظریه‌پردازان انتخاب عقلانی تصمیم‌گیری را به دو حوزه تقسیم می‌کنند. حوزه‌ی اول تصمیمات درگیرشدن و حوزه‌ی دوم تصمیمات حادثه‌ای است. حوزه‌ی اول مربوط به تصمیم در خصوص درگیرشدن در یک جرم، ادامه‌دادن یک جرم یا دست‌کشیدن از یک جرم است. در حالی که تصمیمات حادثه‌ای مربوط به تعیین تاکتیک‌های اجرایی یک جرم می‌باشد. در واقع تصمیمات حادثه‌ای نقشی مهم در تصمیمات درگیرشدن دارند. به این معنی که به هر میزان تاکتیک‌های اجرای یک جرم آسان‌تر و در دسترس‌تر باشند، منفعت درگیرشدن در آن جرم در نظر مجرم افزایش می‌یابد و هرچه تاکتیک‌ها مشکل‌تر باشند، تصمیم درگیرشدن منفعت بالقوه‌ی خود را از دست می‌دهد. (پی ویلیامز و مک شین، ۱۳۸۶، ص ۲۴۷). شاید بتوان گفت که به همین دلیل مهم‌ترین راهکار پیشگیری از جرایم و انحرافات از دیدگاه انتخاب عقلانی کاهش منفعت و جذابیت بالقوه‌ی جرایم و به نوعی پیشگیری وضعی است. نظریه‌ی انتخاب عقلانی به نوعی بازگشت به اصول و بنیادهای مکتب کلاسیک است. به این معنی که انسان‌ها دارای اختیار و اراده‌ی آزاد هستند و با آگاهی و عقلانیت مرتکب جرم می‌شوند.

در واقع از دیدگاه این نظریه تصمیم به ارتکاب جرم خاص، موضوع تصمیم فردی است که بر مبنای سنجش اطلاعات دریافتی از شرایط جرم و ارزیابی سود و

زیان حاصله محقق می‌شود. حال پرسش این جاست که آیا در مورد منحرفان جنسی نیز می‌توان از این ضابطه سود جست و آن‌ها را مجرمانی تلقی کرد که با تصمیم‌گیری قبلی و با محاسبه‌ی سود و زیان و عواقب کار خود مرتکب رفتارهای انحرافی می‌شوند؟ آیا مسؤولیت کیفی منحرفان جنسی مسؤولیتی تام است؟ به نظر می‌رسد پذیرش این ضابطه در مورد منحرفان جنسی با سختی مواجه است. زیرا نظریه‌ی انتخاب عقلانی مبین ارتکاب جرم با سبق تصمیم و سنجش سود و زیان جرم و اتخاذ تصمیم بر آن مبناست. در حالی که بسیاری از منحرفان جنسی در اثر هیجانات آنی ناشی از مواجهه با موقعیت‌های محرک، مرتکب انحراف جنسی مجرمانه می‌گردند. در واقع انگیزش جنسی در آن‌ها به قدری قوی است که چه بسا به عواقب و مخاطرات عمل و یا سود و زیان حاصل از آن نیندیشیده و تنها در صدد ارضای میل جنسی خود در لحظه‌ی تحریک هستند. در واقع عوامل زیستی، روانی و محیطی نقش پررنگی در بروز انحرافات جنسی دارند و این در حالی است که در این تئوری به جرایمی که علل و خاستگاه آن‌ها محیطی، روانی و زیستی می‌باشد توجهی نشده است.

اما می‌توان گفت که مفهوم مخالف دیدگاه کنش عقلانی آن است که اعمال مجرمانه‌ای که مبتنی بر گزینش عقلانی نیستند از لحاظ نوع و میزان مسؤولیت مستحق تخفیف و تقلیل مجازات یا هر نوع واکنشی متناسب با شخصیت مرتکب هستند. بنابراین بسیاری از منحرفین جنسی نیز فاقد مسؤولیت تام و مشمول مسؤولیت تقلیل یافته خواهند بود.

در یک جمع‌بندی کلی راجع به نظریه‌ی انتخاب عقلانی باید گفت که این نظریه قلمرو محدود و کم شماری از جرایم را در بر گرفته و مواردی مانند جرایم غیر عمدی، جرایم اطفال، جرایم بزهکاران مختل‌المشاعر و بزهکارانی که به طور

ناگهانی و تحت تأثیر هیجانات آنی مرتکب جرم می‌شوند را شامل نمی‌شود. بنابراین با توجه به آن که منحرفان جنسی در بسیاری از مواقع بدون سبق تصمیم و محاسبه‌ی سود و زیان مرتکب جرم می‌شوند، نمی‌توان بر مبنای این تئوری جرایم همه‌ی منحرفان جنسی را توجیه نمود. این تئوری غالباً ناظر به جرایمی است که مرتکب یا مرتکبان آن آماج جرم را بررسی کرده و راه‌هایی را بر می‌گزینند تا به دست پلیس گرفتار نشده و یا مورد شناسایی قرار نگیرند. شاید بتوان نظریه‌ی انتخاب عقلانی را نظریه‌ای مناسب برای تبیین مسؤلیت کیفری مجرمان یقه سفید که عموماً با تفکر و محاسبه‌ی منافع مرتکب جرم می‌شوند دانست.

نتیجه

تبیین و تحلیل مفهوم، مبانی، شرایط و آثار مسؤولیت کیفری از جمله مباحث پیچیده و مورد مناقشه در طول سالیان دراز حاکمیت مکاتب مختلف فکری حقوق کیفری بوده است. تا پیش از سده‌ی هجدهم میلادی یا به عبارتی عصر روشنگری در زمینه‌ی جرایم و مجازات‌ها، مسؤولیت کیفری یک مفهوم کاملاً مطلق و برای تمامی انسان‌ها اعم از اشخاص سالم، صِغار، مجانین و حتی حیوانات و انسان‌های مرده نیز قابل اعمال بوده و همه مسؤل شناخته می‌شدند. اما پس از شروع نهضت روشنگری و تحولات عظیم فکری، رویکردهای واقع‌بینانه به مسؤولیت کیفری به مرور پا به عرصه‌ی حیات گذاشت. نقش مکاتب و نظریات جرم‌شناسی بعد از سده هجده، در تغییر نگرش‌ها و بینش‌ها به مقوله‌ی مسؤولیت کیفری امری انکارناپذیر است که تأثیرات آن تا به امروز همچنان باقی است. آن چه که به عنوان نقطه‌ی مشترک تمامی نظریات جرم‌شناختی در تحلیل مفهوم مسؤولیت کیفری و چگونگی احتساب آن به چشم می‌خورد، ملاک قرارگرفتن میزان آزادی اراده به عنوان زیربنای مسؤولیت کیفری بوده و هر یک از نظریات جرم‌شناختی با توجه به برداشت خود از مفهوم و میزان آزادی اراده در انسان، درصدد تبیین چگونگی مسؤولیت کیفری برآمده است.

اراده از جمله مفاهیمی است که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی از جمله فلسفه، اخلاق، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و... همواره مطرح بوده و مناقشات فراوانی را رقم زده است. اما به هر میزان که مفهوم اراده در علوم مانند فلسفه و اخلاق در برگیرنده‌ی مباحث نظری و کلامی بوده و کمتر دارای جنبه‌های عملی است، در حقوق کیفری و جرم‌شناسی واجد آثار بسیار مهم کاربردی است. تا آن جا که مسؤولیت کیفری شخص را از مسؤولیت تام تا فقدان مسؤولیت با تحوّل روبه‌رو

می‌سازد. اراده به عنوان ستون بنیادین استقرار مسئولیت کیفری، نقشی محوری در چگونگی انتساب و احتساب مسئولیت کیفری برعهده دارد.

نظریات جرم‌شناختی نیز با محور قراردادن میزان آزادی اراده دیدگاه‌های متفاوتی را در خصوص مسئولیت کیفری مرتکبان افعال مجرمانه بیان نموده‌اند. اعتقاد به میزان آزادی اراده در طول سالیان شکل‌گیری مکاتب جرم‌شناختی پس از عصر روشنگری تا به امروز مسیرهای متفاوتی را پیموده است. طرفداران نظریات کلاسیک از جمله فایده‌ی اجتماعی و عدالت مطلق، اراده‌ی تمامی انسان‌ها را مطلق دانسته و بدون توجه به شرایط ارتکاب جرم و تأثیر علل و عوامل مختلف بر روی بزهکار، قائل به مسئولیت تام و مطلق تمامی مرتکبین جرایم بودند و تنها استثنائات بر این عقیده را کودکان و مجانین می‌دانستند. این دیدگاه در طول سالیان حاکمیت خود سبب ایجاد مشکلاتی گردید. چراکه قضات تنها وظیفه‌ی تطبیق عمل متهم با قانون و اعمال مجازات را داشتند و امکان ایجاد تناسب میان جرم و مجازات وجود نداشت. هیأت‌های منصفه نیز برای رهایی از این بن بست در برخی موارد اقدام به صدور حکم برائت می‌کردند و این خود با اهداف عدالت و فایده‌ی اجتماعی در تضاد بود. از این رو عدّه‌ای از اندیشمندان ضمن اعلام پایبندی به اصول مکتب کلاسیک و پذیرش اراده‌ی آزاد در انسان، لزوم تناسب میان جرم و کیفر با توجه به شرایط وقوع جرم و تأثیر عوامل درونی و بیرونی بر ارتکاب رفتار مجرمانه از سوی بزهکار را اعلام نموده و ضمن تعیین حداقل و حداکثر برای مجازات‌ها، تئوری مسئولیت نقصان یافته را بنیان گذاشتند. طرفداران این اندیشه به نئوکلاسیک‌ها شهرت یافتند و تا مدت‌ها نظریات آنان مرجع نظام‌های عدالت کیفری بود.

در پی انتقادات وارده بر مکتب کلاسیک و با انقلاب صورت گرفته در زمینه‌ی روش‌های تحقیق علمی که از سوی آگوست کنت فیلسوف فرانسوی آغاز گردید، روش کشف و تحقیق علمی در بسیاری از علوم از جمله جرم‌شناسی جای خود را گشود. در همین راستا اندیشمندانی مانند سزار لومبروزو، انریکو فری و گابریل گاروفالو درصدد تبیین علّت‌های بزهکاری از طریق علمی و آزمایشات پزشکی برآمدند. نتیجه‌ی چنین امری ارائه‌ی تئوری جبری بودن بزهکاری و فقدان اراده‌ی انسان بود. این مکتب که به مکتب اثباتی یا تحقیقی شهرت یافت معتقد بود که پدیده‌ی جرم و انحراف ناشی از علل زیستی یا روانی یا محیطی بوده و انسان‌ها مجبور به ارتکاب جرم هستند. در واقع اندیشمندان این مکتب همه‌ی انسان‌ها را فاقد اراده می‌دانستند و با مطرح کردن حالت خطرناک قائل به مسؤولیت اجتماعی مجرمین بودند. پس از چندی و با رد شدن تئوری جبری بودن بزهکاری، نظریات دیگری پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند و ضمن پذیرش آزادی اراده‌ی انسان، از نتایج علمی مکتب اثباتی نیز بهره جسته و اراده‌ی وی را متأثر از عوامل بیرونی و درونی دانستند. این اصل تا به امروز همچنان باقی مانده و علی‌رغم تفاوت عقاید مکاتب و نظریات جرم‌شناختی در خصوص علّت و منشأ بروز بزهکاری، تردیدی در نسبی بودن اراده‌ی انسان وجود ندارد.

بنابراین با توجه به پیشرفت‌های پزشکی و روانشناسی در قرن اخیر و اثبات نسبی بودن اراده و متأثر بودن آن از عوامل بیولوژیکی، روانی یا محیطی، پذیرش مسؤولیت نسبی و احتساب مسؤولیت کیفری بر این مبنا اجتناب‌ناپذیر است. این در حالی است که نظام عدالت کیفری ایران در این زمینه همچنان دارای نقص است و هیچ اثری از پذیرش نسبی بودن اراده و تئوری مسؤولیت تقلیل یافته در قوانین جزایی موضوعه مشاهده نمی‌شود. امری که مغایر با عدالت و انصاف و

اهداف مجازات‌ها بوده و لزوم توجه بیشتر دست‌اندرکاران امور را می‌طلبد. به نظر می‌رسد که اکنون وقت آن رسیده تا دست‌اندرکاران امر تقنین و قضا راهی جدید برای استفاده از نظریات نوین جرم‌شناسی و دستاوردهای علمی علوم مختلف به منظور مبارزه‌ی صحیح و هدفمند با انحرافات و جرایم بگشایند. امری که علاوه بر افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌های پنهانِ روش‌های سنتی و سزاگرایانه‌ی صرف در مبارزه با پدیده‌های انحرافی و مجرمانه، به عدالت نیز نزدیک‌تر خواهد بود. اولین قدم در این راه تشکیل پرونده‌ی شخصیت برای تمامی مجرمان و توجه به خاستگاه بروز جرم یا انحراف در آنان است. به ویژه این مسأله در خصوص افرادی مانند منحرفین جنسی بسیار حایز اهمیت است. زیرا به دلیل بستر فرهنگی موجود در جامعه‌ی ایران، نوع نگاه‌ها به مقوله‌ی انحرافات جنسی بیش از آن که برگرفته از بینش‌های علمی و صحیح باشد، برگرفته از نگاه‌های متعصبانه و خرافی است. همین مسأله موجب برخورد شدید با منحرفین جنسی حتی در روند رسیدگی به پرونده و قبل از صدور حکم محکومیت است. به علاوه بسیاری از منحرفین جنسی از گفتن تمایلات خود در مراجع رسیدگی به دلیل ترس از برخورد امتناع می‌نمایند و همین مسأله موجب پنهان‌ماندن زمینه‌های انحراف آن‌ها می‌گردد.

بررسی شخصیت منحرفان جنسی برای تعیین مجازات مناسب یا اصلاح و درمان متناسب با شخصیت آنان بسیار مهم و راهی برای جلوگیری از تکرار آن است. در پرونده‌ی شخصیت، خصوصیات جسمانی و روانی مجرم و چگونگی وضعیت شخص از نظر جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی، تعلیم و تربیت و... مشخص می‌گردد که می‌تواند در اتخاذ تصمیمات مناسب از سوی قضات و مراجع رسیدگی بسیار راهگشا باشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک به: گیتا مقیمی، بررسی تحلیل اراده و آزادی اراده از دیدگاه توماس آکوئیناس، فصلنامه‌ی مفید، شماره‌ی ۳۶، سال ۱۳۸۱ ش.
- ۲- مجموع عقاید و افکار دانشمندانی چون منتسکیو در کتاب روح القوانين، ژان ژاک روسو با انتشار عقاید آزادی خواهانه‌ی خود تحت عنوان قرارداد اجتماعی و کتاب جرایم و مجازات‌های «بکاریا» و پیشنهادات و عقاید سازنده‌ی او در مورد مسؤولیت و سایر اصول کیفری و رساله مجازات در پادشاهی «نتام» و به اعتقاد برخی از جزئیون اندیشه‌های فوئر باخ، اساس و بنیان این مکتب را تشکیل دادند.
- ۳- مکتب نئو کلاسیک در فرانسه در زمان رستوراسیون (restoration) یعنی نظام حاکم بر فرانسه از ماه مه ۱۸۱۴ تا ژوئیه ۱۸۳۰ و نظام استبدادی حاکم بر فرانسه از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ م، در زمان لویی فیلیپ، رواج یافت که بنیان‌گذاران آن گیزو، ژوفری و شارل لوکا بودند. دانشمندان دیگری مانند رُسی در ایتالیا، اورتلان و میلتر مایر در آلمان، پل هیمان، دوبائنه، ژولی و طرفداران مکتب اصلاح زندان‌ها از جمله جان هوارد در تکامل بخشیدن به این مکتب مؤثر بوده‌اند.
- 4 - Paul Hyman.
- ۵- (Neurosis) نوروها یا روان‌رنجورها دچار هذیان و توهم نبوده و رابطه‌شان با عالم واقع قطع نمی‌شود. غالباً به بیماری خود آگاه بوده و از آن رنج می‌برند و غالباً درصد درمان هستند.
- ۶- حقوق دان فرانسوی و از پیروان مکتب کلاسیک بود. اعتقاد وی به نظریات این مکتب در زمینه‌ی آزادی اراده و مختاربودن انسان مانع از آن نشد که از پیشنهادات مکتب تحقیقی سود بجوید.
- ۷- این کتاب توسط آقای دکتر محمد علی اردبیلی استاد برجسته‌ی دانشکده‌ی حقوق دانشگاه شهید بهشتی به فارسی ترجمه شده است.
- ۸- لازم به ذکر است که مکتب نئو کلاسیک نیز ذیل مکتب کلاسیک جای می‌گیرد. زیرا در واقع تکامل یافته‌ی آن محسوب می‌شود.
- ۹- جبرگراها هدف از اقدامات تأمینی را تحمیل زجر و شکنجه به متهم نمی‌دانند. بلکه معتقدند هدف از این اقدامات خنثی کردن حالت خطرناک است. به همین علت معتقد بودند که این اقدامات باید تا خاتمه‌ی حالت خطرناک ادامه یابد. امری که اصل قانونی بودن را نقض کرده و مشکلاتی را پدید می‌آورد. برای مطالعه بیشتر ر.ک به: مرتضی محسنی، پیشین، ص ۱۹.

10- Robert.k.Merton.

11- mean-end.

12- Strain theory.

13 - Gabriel Tarde.

۱۴- (Imitation) تعریف تقلید در کتاب تارد این گونه عنوان شده است: «شباهت شیوه‌های رفتاری بزهکاران یک منطقه‌ی مشترک در یک زمان مشترک».

15 - Edwin. Sutherland.

16 - Differential Association theory.

۱۷- (conduct norms) هنجارهای رفتاری قواعدی فرهنگی هستند که انواع معینی از مردم را مکلف می‌کنند تا در شرایط معینی به شیوه‌های معین عمل نمایند.

18- Cornish & Clarke.

فهرست منابع

منابع فارسی

کتب

- احمدی، حبیب. (۱۳۸۷ ش.). جامعه‌شناسی انحرافات، انتشارات سمت، تهران، چاپ دوم.
- اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۸۶ ش.). حقوق جزای عمومی، جلد اول، نشر میزان، تهران، چاپ هجدهم.
- اشرفی دلفانی، علی. (۱۳۸۲ ش.). مبانی مسؤولیت کیفری در حقوق اسلام و فرانسه، انتشارات بوستان کتاب قم، قم، چاپ اول.
- اوحدی، بهنام. (۱۳۸۵ ش.). تمایلات و رفتارهای جنسی انسان، انتشارات صادق هدایت، اصفهان، چاپ هشتم.
- آقایی، مجید. (۱۳۸۶ ش.). مکاتب کیفری، نشر خرسندی، تهران، چاپ اول.
- بهری، محمد. (۱۳۸۴ ش.). نگرشی بر حقوق جزای ایران، انتشارات مجد، تهران، چاپ دوم.
- پرادل ژان. (۱۳۸۵ ش.). تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه‌ی علی حسین نجفی ابرند آبادی، انتشارات سمت، تهران.
- رهامی محسن. (۱۳۸۰ ش.). اقدامات تامینی، نشر میزان، تهران.
- ستوده هدایت‌الله. (۱۳۸۷ ش.). آسیب شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، انتشارات آوای نور، تهران، چاپ نوزدهم.
- سلیمی، علی؛ داوری، محمد. (۱۳۸۶ ش.). جامعه‌شناسی کجروی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، چاپ سوم.
- شریفی خضارتی، امیر. (۱۳۸۸ ش.). انحرافات جنسی، انتشارات عصر جدید، تهران، چاپ اول.
- صالح ولیدی، محمد. (۱۳۸۰ ش.). حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی و و حقوق و تکالیف خانوادگی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول.

- کیانی، مهرداد. (۱۳۸۶ ش.). تقریرات درس پزشکی قانونی، کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، نیمسال اول ۸۷-۱۳۸۶ ش.
- کی‌نیا، مهدی. (۱۳۸۴ ش.). مبانی جرم‌شناسی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ هفتم.
- گسن، ریموند. (۱۳۷۴ ش.). جرم‌شناسی نظری، ترجمه‌ی مهدی کی‌نیا، انتشارات مجد، تهران.
- گسن، موریس. (۱۳۸۵ ش.). اصول جرم‌شناسی، ترجمه‌ی میرروح الله صدیق، انتشارات دادگستر، تهران، چاپ اول.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۲ ش.). جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، نشر نی، تهران، چاپ نهم.
- لغت‌نامه دهخدا
- محسنی، مرتضی. (۱۳۷۶ ش.). کلیات حقوق جزا (مسئولیت کیفری)، جلد سوم، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- محسنی، مرتضی. (۱۳۷۶ ش.). کلیات حقوق جزا، جلد اول، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- مظلومان، رضا. (۱۳۵۴ ش.). جامعه‌شناسی کیفری، چاپ اقبال، اصفهان.
- موسوی مجاب‌درید. (۱۳۸۷ ش.). نقش اراده در مسئولیت کیفری با رویکردی به نظام حقوقی ایران، انتشارات بهنامی، تهران، چاپ اول.
- نجفی ابرند آبادی، علی‌حسین. (۱۳۷۸ ش.). تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، کارشناسی ارشد دانشگاه تربیت مدرس.
- نجفی ابرند آبادی، علی‌حسین. (۱۳۸۳ ش.). تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم ۸۴-۱۳۸۳ ش.
- نجفی ابرند آبادی، علی‌حسین. (۱۳۸۲ ش.). تقریرات درس جرم‌شناسی، دکتری مجتمع آموزش عالی قم، نیمسال دوم ۸۳-۱۳۸۲ ش.
- نجفی توانا، علی. (۱۳۸۷ ش.). تقریرات درس جامعه‌شناسی جنایی، کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، نیمسال دوم ۸۸-۱۳۸۷ ش.
- نوربها، رضا. (۱۳۸۶ ش.). زمینه‌ی جرم‌شناسی، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ سوم.
- نوربها، رضا. (۱۳۸۳ ش.). زمینه‌ی حقوق جزای عمومی، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ یازدهم.
- ولد جرج؛ توماس برنارد؛ جفری اسنپیس. (۱۳۸۰ ش.). جرم‌شناسی نظری، ترجمه‌ی علی شجاعی، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول.
- ویلیامز فرانک پی؛ ماری لین مک‌شین. (۱۳۸۶ ش.). نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه‌ی حمیدرضا ملک محمدی، نشر میزان، تهران، چاپ دوم.

پایان نامه‌ها

بابایی، محمدعلی. (۱۳۸۳ ش.). تحولات جرم شناختی حقوقی حالت خطرناک، رساله‌ی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس.

فرج‌اللهی، رضا. (۱۳۸۷ ش.). تأثیر داده‌های جرم‌شناسی بر تحولات کیفری، رساله‌ی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

معظمی، شهلا. (۱۳۶۳ ش.). حالت خطرناک، رساله‌ی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران.

مقیم، گیتا. (۱۳۸۱ ش.). بررسی تحلیل اراده و آزادی اراده از دیدگاه توماس آکوئیناس، فصلنامه‌ی مفید، شماره‌ی ۳۶.

منبع انگلیسی:

Siegel, Larry.J. (1998). Criminology. (6th. Ed.) U.S.A: Wadsworth.

یادداشت شناسه مؤلفان

مهسا شیروی: کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسؤل)

نشانی الکترونیکی: Mahsa_shiravi@yahoo.com

حفظه رستمیان: دانشجوی دکترای تخصصی حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران. پژوهشگر مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۲/۱۸